



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و نود و چهارم





خانم نرگس از نروژ



هست احوالم خلاف همدگر
هریکی باهم مخالف در اثر

چون که هر دم راه خود را می‌زنم
با دگر کس سازگاری چون کنم؟

موج لشکرهای احوالم ببین
هر یکی با دیگری در جنگ و کین

می‌نگر در خود چنین جنگ گران
پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

یا مگر زین جنگ، حقت واخرد
در جهان صلح یک رنگت برد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱ تا ۵۵

آن جهانی جز باقی و آباد نیست
زانک آن ترکیب از اضداد نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶

مطلب جدیدی که دارم یاد می‌گیرم، این است که وقتی که بر اثر تریگر (trigger) بیرونی مثلاً اتفاق، حرف یا عمل، یا ارتعاش شخصی، دردی در من بالا می‌آید، در لحظه حاضر باشم، به تغییرات فیزیکی خودم توجه کنم تا متوجه بالا آمدن این گردوخاک در خودم یا حتی در شخص دیگری بشوم.

در قصهٔ اهل صبا فرموده بودید، وقتی گردوخاک را دیدید، به چوپان خرد بگریزید و از گرگ دوری کنید و حمیت و تعصب را کنار بگذارید، یعنی سریعاً عذرخواهی کنید و به اشتباه خود اقرار کنید، حذر و نیاز بیاورید، و این برای من راه‌گشا بود.

گفت اذا جاء القضا، ضاقَ الفضا
تَحْجَبُ الأَبْصار، اذ جاءَ القضا

چشم بسته می شود وقت قضا
تا نبیند چشم، کحل چشم را

مکر آن فارس چو انگیزید گرد
آن عبارت ز استغاثت دور کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱ تا ۳۸۳

سوی فارس رو، مرو سوی غبار
 ورنه بر تو کوبد آن مکر سوار
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴

همین طور در داستان خواجه‌ای که دخترش را شوهر داد و به او نصیحت کرد که در هنگام نزدیکی مراقب باش
 حامله نشوی، یادگرفتم:

وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرم که ممکن است دردی در خودمان یا شخص دیگر مانند همسرمان بالا بیاید و
 هم‌افزایی کند یا سگ دیگری باعث پارس سگ من نیز بشود، ناظر به تغییرات خودم و ایشان باشم و در حال
 بالا آمدن دردی، سریعاً کنار بکشم و دوری کنم تا حامله به درد نشوم یا اصطلاحاً به چوپان خرد پناه ببرم، حذر
 و نیاز کنم به درگاه عدم.

گفت دختر را کزین داماد نو
خویشتن پرهیز کن، حامل مشو

کز ضرورت بود، عقد این گدا
این غریب‌اشمار را نبود وفا

ناگهان به جهد کند، ترک همه
بر تو طفل او بماند مظلّمه

گفت چشمش چون گلاپسه شود
فهم کن آن وقت انزالش بود

گفت تا چشمش کلاپسه شدن
کور گشتست این دو چشم کور من

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۲۰ تا ۳۷۳۵

نیست هر عقلی حقیری پایدار
وقت حرص و وقت خشم و کارزار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۳۶

پس باید مانند کوری عصا به دست در این زمین مین گذاری شده راه برویم که دچار درد همانیدگی و من ذهنی نشویم.

نکته آموزنده دیگری که بیان فرمودید، مربوط به داستان کشته شدن رستم به وسیله برادرش بود. در قسمت کشته شدن رستم به وسیله برادرش همان طور که شما فرمودید رستم در کارزار نبرد، قابل شکست دادن نبود ولی به خاطر حرص در چاه افتاد و کشته شد.

به طور خلاصه فرمودید به علت خشمی که از برادرش دچار شد، به علت مخالفت او، در خراج گرفتن از بلاد همسایه که با هم خویشی پیدا کرده بودند، برادر رستم برای او چاهی کند و هنگامی که رستم دچار خشم نسبت به برادرش شد، در آن چاه افتاد.

انداختن همانیدگی‌ها، مانند پول، اموال، مقام یا در کل همانیدگی‌های فیزیکی آسان است ولی انداختن همانیدگی‌ها مانند دردها، رنجش‌ها، کینه‌ها، ترس، پریشانی، اضطراب، کنترل کردن، حس نقص، غرور و تکبر، حسادت، بخل، تنگ‌نظری، عصبانیت، ملامت کردن، وسواس، شک، حس عدم سیری، هرچه بیش‌تر بهتر، عدم فراوانی‌اندیشی، در کل هیجان‌های من‌ذهنی و قطب‌های آن، واحدهای متفاوت من‌ذهنی دردمند را تشکیل می‌دهند.



در این لحظات نوشتن دردهایی که می‌بینم در آن لحظه و سپردن آن‌ها به زندگی و اقرار به آن‌ها و طلب آمرزش به‌خاطر داشتن آن‌ها و خواستن از زندگی جهت پاک کردن روحم از آن‌ها، برای خاموش کردن این گرد و غبار کارساز بوده است.

رستی ز عالم اما، از خویشتن نرستی
عارست هستی تو، وین عار تا به گردن

عیاروار کم نه، تو دام و حيله کم کن
در دام خویش ماند، عیار تا به گردن

دامیست دام دنیا، کز وی شهان و شیران
ماندند چون سگ اندر مردار تا به گردن

دامیست طرفه تر زین، کز وی فتاده بینی
بی عقل تا به کعب و هشیار تا به گردن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۸

با تشکر و احترام 
نرگس از نروژ 



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



برنامه ۸۶۶ غزل ۹۵۴ و ابیات انتخابی.

🌷 به نام خداوند عشق 🌷

فزود آتش من آب، را خبر ببرید
اسیر می‌بردم غم، ز کافرم بخريد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

«بسم الله الرحمن الرحيم»
«به نام خداوند بخشنده و مهربان»

شروع هر آیه از سوره‌های قرآن کریم با «بسم الله الرحمن الرحيم» است که از همان ابتدا بیانگر مهربانی و بخشنده‌گی پروردگار می‌باشد.

پایه و اساس برنامه‌های گنج حضور مرکز عدم و فضای گشوده‌شده است که در هر جلسه تأکید فراوانی بر حفظ و نگهداری آن می‌شود.

از ازل تا ابد تنها یک همانیدگی برای ما وجود دارد و آن هم هم‌هویت شدن با پیمان عهد الست می‌باشد که خداوند از ما پیمان گرفته است که آیا من پروردگار شما نیستم و ما گفتیم آری.

مولانای عزیز در برنامه ۸۶۶ میزان دردهای انباشته شده در همانیدگی‌های ما را به صورت آتشی شعله‌ور می‌داند که از حد گذشته و آرامش روح و روان ما را سلب کرده و دردها و غم‌ها ما را به اسارت خود درآورده و روی مرکز عدم و فضای گشوده‌شده ما را پوشانده است.

و عینک‌های رنگی همانیدگی‌ها را بر روی چشمانمان قرار داده که هشیاری نظر که همان بخشندگی و مهربانی پروردگار می‌باشد را نمی‌توانیم ببینیم و آب حیات و نیروی شفابخشی زندگی و دم ایزدی در درونمان خشک گردیده که ما را همکار کافر بزرگ نیروی همانیدگی‌های جهان ساخته است.

پارکان پنج روزه یافتی
روز یاران کهن بر تافتی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۲

و ما یاران و دوستان خود را چیزهای آفل و گذرای همانیدگی‌ها قرار داده‌ایم و خود را از دوست و یار قدیم عهد
الست و مرکز عدم و فضای گشوده‌شده که می‌تواند بهترین یار و دوستان باشد روی گردان شده‌ایم.

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام
خلق را من دزد جامه دیده‌ام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹

و غافل از این که این یارکان و چیزهای آفل و گذرا فقط توجه و تمرکز لحظه‌ما را می‌دزدند و از خداییت‌مان دور
که نمی‌توانند به ما کمک و یاری رسانند.

فقط همان فضای گشوده‌شده و مرکز عدم است که یاریگر ماست چرا که قانون خداوند و زندگی بر این اساس
بنا شده است که در مرکز ما نمی‌تواند اجسام و چیزهای آفل و گذرا قرار بگیرد و کسی قادر نیست که این قانون
الهی را زیر پا بگذارد.

کس نداند مکر او اَلَّا خدا
در خدا بگریز و وارَه ز آن دغا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷

و همچنین هیچ کسی از مکر و حیله‌های رنگارنگ من ذهنی با خبر نمی‌باشد مگر خداوند و نیروی زندگی و تنها
خود اوست که می‌تواند ما را از این حيله‌گر و حقه‌باز حرفه‌ای رهایی بخشد.

در آشنا عجمی وار منگرید چنین
فرشته‌اید به معنی اگر به تن بشرید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

و حال ما آن قدر خود را غرق همانیدگی‌ها ساخته‌ایم و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بریم که روز الست و پیمان
عهد الست را به دست فراموشی سپرده‌ایم که گاهی اوقات با هشیاری جسمی روی به سوی اصلمان کرده که
راستی ما شما را یک جایی ندیده‌ایم؟ و این در حالتی ست که ما ذاتاً فرشته هستیم و امتداد خود زندگی و این
آشنائیت ما از زمان روز الست می‌باشد.

عجمی وار نگویی تو شهان را که کیید؟
چون نمایند تو را نقش و نشان، نستیزی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲

از شاهان زندگی سؤال نکنیم که شما چه کسی هستید درحالی که شاهان کسانی هستند که وقتی با آنها برخورد داریم عشق و آرامش را در ما به ارتعاش در می آورند و فوراً باید آنها را شناسایی کنیم که اینها شاه زندگی هستند و از جنس خدائیت و عشق که به خداوند زنده شده اند و یکی از این شاهان مولانای عزیز است که اشعارش دارای نقش و نشانه های زندگی می باشد که با خواندن و به کار بردن آنها زندگی زنده و در لحظه جاری بودن در ما مرتعش می گردد.

هزار حاجب و جاندار منتظر دارید
برای خدمتتان لیک در ره و سفرید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

هزاران دربان و نگهبان و سایر باشندگان عالم منتظر هستند که ما هشیاران به خدائیتمان زنده بشویم که تا
بتوانند به ما خدمت برسانند ولی ما با عقل من ذهنی و عقل جزوی مان نمی توانیم این موضوع را درک کنیم، در
حالت فضاگشایی همه چیز در خدمت ما و در حالت فضا بندی همه چیز بر علیه ما.

خلقی نشسته گوش ما، مست و خوش و بیهوش ما
 نعره زنان در گوش ما: که «سوی شاه آ ای گدا»
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷

و وقتی که ما از جنس زندگی می شویم جماعتی منتظر ما نشسته اند؛ مست و خوش و بی هوش و مرتب در گوش
 عدم شنو ما فریاد می زنند و می گویند:

که ای انسانی که گدای این جهان شده ای به سوی زندگی و خداوند بازگرد فضا را باز کن و مرکزت را عدم ساز
 چرا که همه کائنات می خواهند به تو کمک کنند.

هزار گونه کجا خستتان به زیر سجود
 کجا نظر که بدانید تیغ یا سپرید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

هزاران بلا و آسیب به ما از طرف قانون قضا رسیده است و تنمان را رنجور و بیمار ساخته، چراکه ما زیر سجده واقعی و پذیرش و فضاگشایی و تسلیم اتفاق این لحظه بدون قید و شرط نبوده‌ایم که فضا را باز کنیم تا تن و روح و روانمان را زخمی نسازد. باید بدانیم که کار زندگی و خداوند براساس قانون قضا و قدر است و ستیزه با اتفاق این لحظه یعنی ستیزه با خداوند است چراکه قضایی فراخور وضعیت و رویداد همان لحظه ما را به وجود می‌آورد.

ولی ما با آن می‌ستیزیم و خداوند و زندگی را قضاوت کرده که نباید اتفاق این لحظه این گونه رقم می‌خورد اگر ما به قضای الهی ایمان داشتیم، می‌گفتیم که این قضا آمده است که پیغام عشق و زندگی را به گوشمان برساند و ما را بیدار کند و این قضا می‌تواند شمشیر بران همانیدگی‌های مان گردد نه سپری که همه بلاها و آسیب‌ها به او برخورد می‌کند.

چو پیغمبر بگفت الصُّومُ جُنَّةٌ، پس بگیر آن را
به پیش نفس تیرانداز زنهار این سپر مکن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۵۰

پیامبر اکرم فرمود: «روزه سپری است در برابر آتش جهنم»، پس با پرهیز و درد هشیارانۀ جلو نفس امارۀ
سرکش من‌ذهنی را که همواره تیر و سوسه و شهوت خود را می‌افکند را بگیر و پرهیز واقعی داشته باش و فضا
را باز کن و با مرکز عدم بین.

-الصُّومُ جُنَّةٌ: روزه سپری است در برابر آتش جهنم
-حدیث

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها، سخاست
هر که در شهوت فرو شد، بر نخاست

این سخا، شاخی است از سرو بهشت
وای او کز کف چنین شاخی بهشت
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳

اگر کسی بتواند حرص و شهوت و ولع همانیدگی‌ها را کنار بگذارد، او از بخشش و لطف فراوان گرم ایزدی برخوردار می‌باشد ولی اگر کسی در حرص و شهوت همانیدگی‌ها فرورفت و خود را غرق ساخت، دیگر نمی‌تواند آن را ترک کند و از میل شدید آن بلند شود.

سخاوت‌مندی و فراوان‌اندیشی و ترک بخل و نخواستن همانیدگی‌ها برای همه ما مانند شاخ‌بخت است از سروهای بهشت که خداوند در وجود همگان آن را قرار داده است که ما را به سوی بهشت یکتایی این لحظه هدایت می‌کند و وای به حال کسی که دستش را از این شاخ الهی رها سازد. و خود را در افسانه جهنم من‌ذهنی زندانی.

بیاموز از پیامبر کیمیایی
که هرچت حق دهد می ده رضایی

همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

و در نتیجه باید این کیمیاگری را از پیامبر اکرم بیاموزیم که در برابر اتفاق لحظه فضاگشایی کنیم و مقاومت و ستیزه نداشته باشیم و بله گویان به قضا و قدرش بوده و با رضایت خاص، فضا را باز کنیم و تسلیم امر کن فکان او گردیم چرا که همان لحظه که راضی به رضای خداوند می شویم از همان چالشی که ذهن آن را قضاوت می کند و خوب و بد، دری به سوی بهشت برین الهی که همان فضای گشوده شده است که می توان خدائیت درون خود را ملاقات کنیم گشوده می گردد.

و در پایان : وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدانگهدار شما.
- زهرا سلامتی از زاهدان



خانم شیرین



با سلام و درود و عرض ادب و ارادت،

گفت: «مرده بدم زنده شدم، دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم»، حقیقتاً درس‌های مولانا از طریق برنامه گنج حضور و در محضر آموزگار عشق و خرد، جناب آقای شهبازی، نقطه عطف زندگی من بود که چشم‌هایم را به روی حقیقت زندگی گشود. خدا را هزاران بار شکر، شما را شکر.

گرچه به خودم و به دیگران در تمام سال‌هایی که در سیاهی و کوری به سر بردم ضرر و زیان‌های بسیار زدم، اما اعتراف می‌کنم که نمی‌دانستم، نمی‌دیدم. از خودم از دیگران، از زندگی عذرخواهی می‌کنم و بهترین و بیش‌ترین تلاشم را در جهت جبران گذشته به عمل می‌آورم، فضاگشا خواهم بود و شاکر. دور از قضاوت و مقاومت و همواره تسلیم.

بندگی می‌کنم تا شاید عاشق شوم و در دام خداوند بمانم. جناب شهبازی از شما بسیار آموخته‌ام و تا آخرین نفس مدیون شما هستم. با اجازه می‌خواهم دعایی را با شما به اشتراک بگذارم که اگر نه هر روز اما به تکرار می‌خوانم و می‌خوانم.

ابیاتی برگرفته از ابیات مولانای بزرگ:

آمده‌ام به عذر تو ای طرب و قرار جان
عفو نما و درگذر از گنه و عثار جان
- عثار: لغزش

نیست به جز رضای تو قفل‌گشای عقل و دل
نیست به جز هوای تو قبله و افتخار جان
- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۳

گویم ای داده دوا لایق هر رنج و عنا
نیست مرا جز تو دوا ای تو دواي دل من
- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۸

جور کنی وفا بود، درد دهی دوا بود
لایق تو کجا بود دیدهٔ جان و دید من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۸۳۴

کای کمینه بخششت ملک جهان
من چه گویم؟ چون تو می دانی نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۸

ای که جان خیره را رهبر کنی
وی که بی ره را تو پیغمبر کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۴

ای دعا ناگفته از تو مستجاب
داده دل را هر دمی صد فتح باب
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۹

ای خدا، ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۰

آب دریا، جمله در فرمان توست
آب و آتش، ای خداوند، آن توست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۵

گر تو خواهی آتش، آب خوش شود
ور نخواهی، آب هم آتش شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۶

چون که مستم کرده‌ای، حدم مزین
شرع، مستان را نبیند حد زدن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰۲

چون شوم هشیار آن گاهم بزن
که نخواهم گشت خود هشیار من
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰۳

هم دعا از تو، اجابت هم ز تو
ایمنی از تو، مهابت هم ز تو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۲

ما ز آز و حرص خود را سوختیم
وین دعا را هم ز تو آموختیم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۵

حُرمت آن که دعا آموختی
در چنین ظلمت چراغ افروختی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۶

عفو کن ای عفو در صندوق تو
سابق لطفی، همه مسبوق تو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۵۰

عفو کن زین بندگان تن پرست
عفو از دریای عفو اولی تر است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۵

من که باشم که بگویم: عفو کن؟
ای تو سلطان و صاحب امر کن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۵۱

این طلب در ما هم از ایجاد توست
رستن از بیداد، یا رب داد توست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۷

این دعا تو امر کردی ز ابتدا
ورنه خاکی را چه زهره این بدی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۹

چون دعایمان امر کردی، ای عجب
این دعای خویش را کن مستجاب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۰

منگر اندر ما مکن در ما نظر
اندر اکرام و سخای خود نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۹

ای برون از وهم و قال و قیل من
خاک بر فرق من و تمثیل من
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۱۸

ای که خاک شوره را تو نان کنی
وی که نان مرده را تو جان کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۳

گاه خورشید و، گهی دریا شوی
گاه کوه قاف و، گه عنقا شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۴

تو نه این باشی، نه آن در ذات خویش
ای فزون از وهم‌ها، وز بیش بیش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۵

این طلب در ما گروگان خداست
زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
- که هر چه بر سر ما می رود ارادت اوست
- حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۵۸

یا حق.



آقای محمد از ملارد



«به نام خدا»

عرض سلام و ادب و احترام، شادباش محضر استاد عزیز و دوست‌داشتنی آقای شهبازی و تک‌تک دوستان گنج حضور. محمد هستم از ملارد برداشتی از برنامه ۹۳۱.

برداشتی از برنامه ۹۳۱:

زین دودناک خانه گشادند روزنی
شد دود و، اندر آمد خورشید روشنی

آن خانه چیست؟ سینه و آن دود چیست؟ فکر
ز اندیشه گشت عیش تو اشکسته گردنی

مولانا، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

ما به این دنیا آمدیم مرکزمان عدم بود و در فضای گشوده مانند خورشید روشن می درخشیدیم اما به مرور که با
چیزها همانیده شدیم، آنها را در مرکز و سینه مان گذاشتیم و با فکرها به آنها حس وجود بخشیدیم، خانه ما
دودناک شد و روزگارمان تیره و تار شد.

دیگر قادر به درست دیدن نبودیم. ما با پریدن از فکری به فکر دیگر و از همانیدگی ای به همانیدگی دیگر برای
خود غم و درد ساختیم، عیش اصیل زندگی ما از دست رفت و گردن ما زیر بار سنگین این غمها و دردها
شکست.

اما چه مواردی خانه ما را دودناک می کند:

- رعایت نکردن «انصتوا»

پس شما خاموش باشید انصتوا
تا زبانان من شوم در گفت و گو
مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

انصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی گوش باش
مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

جناب شهبازی یکی از مواردی که خانه ما را دودناک می کند رعایت نکردن «انصتوا» ذکر می کنند، از این رو ما با حرف زدن در من ذهنی باعث می شویم خداوند نتواند در ما حرف بزند و ما را هدایت و راهنمایی کند.

انصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای انصتوا
مولانا، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطاب انصتوا
مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پس چرا وقتی خاموشی به نفع ماست، ما نمی‌پذیریم تا جانان خداوند به ما پاداش دهد و دودناکی خانه ما را کم کند؟

علتش می‌تواند من می‌دانم باشد. یکی دیگر از عوامل دودناک شدن خانه ما که آقای شهبازی به آن اشاره کردند من می‌دانم‌های ماست که ما را وادار به حرف و عمل براساس فکرهای همانیده می‌کند، همان هر چه بیش تر بهتر، من کاملم، من بهترم، من پولدارترم، و ترهای دیگر....

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

از دل و از دیده‌ات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون شود
مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

ای بسا سرمست نار و نار جو
خویشتن را نور مطلق داند او
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

جز مگر بنده خدا یا نور حق
با رهش آرد بگرداند ورق
مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۷

هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت
مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

و همین من «می‌دانم» و خود را کامل دانستن باعث می‌شود ما تمرکزمان را از روی خودمان برداشته و به جای سعی و تلاش در تغییر خودمان، بخواهیم دیگران را تغییر دهیم که این هم یکی دیگر از علت‌های مهم دودناک شدن خانه ماست که استاد شهبازی به آن همیشه اشاره می‌کنند.

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو
مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدتی بنشین و بر خود می‌گری
مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

تا کنی مرغیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می‌کنی
مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

قرین بد هم یکی دیگر از عوامل دودناک شدن خانه ماست و خدا نکند این قرین من‌ذهنی خودمان هم باشد که یکی از موارد موذی دودناک شدن خانه ماست.

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی قول گفتگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

و وقتی قرین، من ذهنی خودمان باشد دیگر حتی توان دیدن دودناکی خانه‌مان را هم نداریم و آن وقت است که استاد شهبازی در برنامه ۹۳۰ متذکر می‌شوند ما درحالی که داریم به قعر می‌رویم فکر می‌کنیم در حال پیشرفتیم و احساس خوب داریم و معمولاً در این مواقع دچار «بی‌مرادی» و «ریب المنون» می‌شویم که فکرش را هم نمی‌کنیم.

پس خیلی مهم است که در حالت‌های خوب و به‌ظاهر در حال پیشرفت هم فضاگشایی را فراموش نکنیم و وضعیت‌ها را خوب و بد نکنیم، زیرا در خانه دودناکمان توان دیدن و تمیز دادن را نداریم و فقط باید فضاگشایی کنیم و همان‌طور که خداوند در آیه ۴۸ سوره توبه می‌فرماید:

قطعاً پیش از این هم (من‌های ذهنی)، فتنه‌جویی می‌کردند و امور را بر تو وارانه و دگرگون می‌ساختند تا آنکه یاری حق از فضای گشوده‌شده آمد و فرمان خدا که تحقق پیروزی و موفقیت شما بود آشکار شد درحالی‌که آنان یعنی من‌های ذهنی خوش نداشتند.

بله من‌های ذهنی خوش ندارند ما پیروز و موفق باشیم ولی هر لحظه با صبر و شکر، پرهیز و رضا و قضاوت نداشتن و خالی نگه داشتن مرکزمان از همانیدگی‌ها و فراوانی‌اندیشی اجازه دهیم خداوند دودناک‌خانه‌مان را کم کند و خورشید حضور به خانه بتابد.

آفتابی در یکی ذره نهمان
ناگهان آن ذره بگشاید دهان
مولانا، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

ذره ذره گردد افلاک و زمین
پیش آن خورشید، چون جست از کمین
مولانا، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱

اما این از بین رفتن دودناکی خانه ما و طلوع خورشید روشن حضور از مرکزمان در صورتی که هر لحظه با تکرار و حفظ ابیات و به کارگیری آنها و عمل به قانون جبران مالی و معنوی، قرین خداوند و دوستان گنج حضور و استاد شهبازی باشیم بسیار سهل و آسان و لذت بخش می شود.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

نور دو دیده ی منی، دور مشو ز چشم من
شعله سینه منی کم مکن از شرار من
دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

با تشکر محمد از ملارد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com